

مختار نامه عطار نیشابوری
باب اول: در توحید باری عزّ شأنه

فهرست مطالب

- شماره ۱: ای پایی تو منتره از هر پایی
۱۴
- شماره ۲: در وصف تو، عقل، طبع و یوازانه گرفت
۱۵
- شماره ۳: ای هشت بهشت، یک نثار در تو
۱۶
- شماره ۴: و صفت نه به اندازه عقل کهن است
۱۷
- شماره ۵: جان، محو شد و به هیچ رویت شناخت
۱۸
- شماره ۶: دل زنده شود که تو حیاتی طلبد
۱۹
- شماره ۷: عقلی که جهان کینه سرمایه اوست
۲۰
- شماره ۸: وصف تو که سرکشه او هر فلکی است
۲۱
- شماره ۹: بروصف تو دست عقل دانا نرسد
۲۲

- شماره ۱۰: ای از تو فلک بی خور و بی خواب شده ۲۳
- شماره ۱۱: خورشید، که اوزیر و زبر میکرد ۲۴
- شماره ۱۲: عالم که فهای محض، سرمایه اوست ۲۵
- شماره ۱۳: هر دل که ز لطف تو نشان یابد باز ۲۶
- شماره ۱۴: هر نقطه که در دایره قسمت تست ۲۷
- شماره ۱۵: هم کو هر بحر لطف میبایانی ۲۸
- شماره ۱۶: نه عقل به کنه لایزال تو رسد ۲۹
- شماره ۱۷: نه عقل، بدان حضرت جاوید رسد ۳۰
- شماره ۱۸: آنجا که تویی، هیچ مبارز نرسد ۳۱
- شماره ۱۹: نه لایق کوی تست سیری که بود ۳۲

- شماره ۲۰: کربا توبه هم دکر نباشد چه بود ۳۳
- شماره ۲۱: ای غیر تو در همه جهان موئی نه ۳۴
- شماره ۲۲: کس نیست که در دو کون مادیون تو نیست ۳۵
- شماره ۲۳: ای پیش تو صد هزار جان یک سرموی ۳۶
- شماره ۲۴: در وصف تو عقل و دانش مانرسد ۳۷
- شماره ۲۵: در معرفت تو دم زدن نقصان است ۳۸
- شماره ۲۶: کردون ز تو، بی سرو بی بیش نبود ۳۹
- شماره ۲۷: یک سخطه که در گفت و شنید آئی تو ۴۰
- شماره ۲۸: بی توبه وجود آرمیدن نتوان ۴۱
- شماره ۲۹: از بس که در انتظار تو کردون گشت ۴۲

- شماره ۳۰: در بکلت تو نیست دوی، ای همه تو ۴۳
- شماره ۳۱: یارب! همه اسرار، تو میدانی تو ۴۴
- شماره ۳۲: ذات ز ازل تا به ابد قائم بس ۴۵
- شماره ۳۳: کو عقل که در ره تو پدید آید آخر ۴۶
- شماره ۳۴: ای صین بقا! در چه بقائی که نهایی ۴۷
- شماره ۳۵: در ذات تو سالها سخن رانده ایم ۴۸
- شماره ۳۶: در راه تو معرفت خطا دانستیم ۴۹
- شماره ۳۷: کو چشم که در نهایی بحالت میند ۵۰
- شماره ۳۸: اسرار تو در حروف نتواند بود ۵۱
- شماره ۳۹: ای آن که ز کفر، دین، تو بیرون آری ۵۲

- شماره ۴۰: عالم که پر از حکمت تو می‌بینم
۵۳
- شماره ۴۱: ای رحمت وجود منهایت از تو
۵۴
- شماره ۴۲: ای شمه لطف تو بهشت افروزی
۵۵
- شماره ۴۳: هم بر کف و دود، ملک بتوانی راند
۵۶
- شماره ۴۴: ای آن که کمال خرده دانان دانی
۵۷
- شماره ۴۵: ای آن که به حکم، ملک میرانی تو
۵۸
- شماره ۴۶: جان حمد تو از میان جان میگوید
۵۹
- شماره ۴۷: کرد دست دهد غم تو یک دم، آن به
۶۰
- شماره ۴۸: هم در بر خود خواندگان داری تو
۶۱
- شماره ۴۹: ای گم شده دیوانه و عاقل، در تو
۶۲

- شماره ۵۰: هم عقل زکنه تو نشان میجوید ۶۳
- شماره ۵۱: چون نیست کسی در دو جهان و مسازت ۶۴
- شماره ۵۲: چون حاضر غایبی فغان بر چه نهم ۶۵
- شماره ۵۳: ای خلق دو کون ذکر کوینده تو ۶۶
- شماره ۵۴: ای آن که چنانکه مصلحت میدانی ۶۷
- شماره ۵۵: چون دل من از من است و چون عزاز تو ۶۸
- شماره ۵۶: که تحفه به ناله سحرگاه دهی ۶۹
- شماره ۵۷: در ملک دو کون پادشاهی میکن ۷۰
- شماره ۵۸: ای در دل من نشسته جانی یانه ۷۱
- شماره ۵۹: ملک غم تو هر دو جهان بیش ارزو ۷۲

- شماره ۶۰: جانادایم میان جان بودی تو
۷۳
- شماره ۶۱: هر قطره به کنه در دریا رسد
۷۴
- شماره ۶۲: سی سال به صد هزار تک بدویدیم
۷۵
- شماره ۶۳: کردم تک و پوی بی عدد بسیاری
۷۶
- شماره ۶۴: ای خورده غم تو یک به یک چذینی
۷۷
- شماره ۶۵: جانها چو ز شوق تو بسوزند همه
۷۸
- شماره ۶۶: جان از طلب روی تو آبی کرد
۷۹
- شماره ۶۷: دل خون کن اگر سهر بلای تو داشت
۸۰
- شماره ۶۸: کاری که ورا می کفر و دین میدانم
۸۱
- شماره ۶۹: هر جان که طریق پرده را زنیافت
۸۲

- شماره ۷۰: از سر تو هر که بانشان خواهد بود
۸۳
- شماره ۷۱: کم گشتن خود، از تو نشان بس بودم
۸۴
- شماره ۷۲: بی یاد تو دل چو سایه در خورشید است
۸۵
- شماره ۷۳: چون منس من ز عالم اندوه تو بود
۸۶
- شماره ۷۴: ای عقل شده در صفت ذات تو پست
۸۷
- شماره ۷۵: چون عفو تو میتوان مسلم کردن
۸۸
- شماره ۷۶: گر فضل تو عقل را یقین میشود
۸۹
- شماره ۷۷: یک ذره هدایت تو بیاید و بس
۹۰
- شماره ۷۸: چون در دو چاره ساز آمد جان را
۹۱
- شماره ۷۹: جاناکه به جای تو تواند بودن
۹۲

- شماره ۸۰: من بی تو نمی قرار توانم کرد ۹۳
- شماره ۸۱: چون بنجرم که چست تقدیر مرا ۹۴
- شماره ۸۲: ز در صف صادقان قرار می دارم ۹۵
- شماره ۸۳: یارب ما را رانده درگاه مکن ۹۶
- شماره ۸۴: رونی که به روز پنج ره می شویم ۹۷
- شماره ۸۵: زان روز که از عدم پدید آمدیم ۹۸
- شماره ۸۶: یارب چو به صدزاری زار آمدیم ۹۹
- شماره ۸۷: ای دایره حکم تو سرگردانی ۱۰۰
- شماره ۸۸: ای آن که همه گشایش بند منی ۱۰۱
- شماره ۸۹: سیر این دل خسته کی شود از تو مرا ۱۰۲

- شماره ۹۰: ای جان من سوخته دل زنده تو
۱۰۳
- شماره ۹۱: یارب تو مراد کن از یاری خویش
۱۰۴
- شماره ۹۲: از بسیت تو این دل غم خواره بسوخت
۱۰۵
- شماره ۹۳: ای یاد تو مرهم دل خسته من
۱۰۶
- شماره ۹۴: یارب غم تو چگونه تقدیر کنم
۱۰۷
- شماره ۹۵: هم حله فضل در برم میداری
۱۰۸
- شماره ۹۶: ای بندگی تو پادشاهی کردن
۱۰۹
- شماره ۹۷: یارب جان را بیم کنه کاران هست
۱۱۰
- شماره ۹۸: کر من به هزار اهر من مانم باز
۱۱۱
- شماره ۹۹: ای دهر دم دو صد جهان پر چاره
۱۱۲

- شماره ۱۰۰: جان در دو جهان کسی بجای تو نداشت
۱۱۳
- شماره ۱۰۱: هم درد توام باید درمان بود دست
۱۱۴
- شماره ۱۰۲: یارب! برهان ز نفس دشمن صفتم
۱۱۵
- شماره ۱۰۳: تا چند تنم برده بچار کیم
۱۱۶
- شماره ۱۰۴: چون جمله راه، کاروان من دست
۱۱۷
- شماره ۱۰۵: کو دل که بلای روزگار تو کشد
۱۱۸
- شماره ۱۰۶: یارب به حجاب زین جهانم نبری
۱۱۹
- شماره ۱۰۷: میایم و بادلی به میایم
۱۲۰
- شماره ۱۰۸: یارب چو مرا ز نفس خود سود نبود
۱۲۱
- شماره ۱۰۹: ای هفت زمین و آسمانها ز تو پر
۱۲۲

شماره ۱۱۰: گزین زکته توبه کنم بسیاری

۱۲۳

شماره ۱۱۱: نه در بتری نه در بهی میمیرم

۱۲۴

شماره ۱: ای پکی تو منزه از هر پکی

ای پکی تو منزه از هر پکی	قدوسی تو، مقدس از ادراکی
در راه تو، صد هزار عالم، کردی	در کوی تو، صد هزار آدم، خاکِی

شماره ۲: در وصف تو، عقل، طبع دیوانه گرفت

جان تن زدو با عجز به هم خانه گرفت	در وصف تو، عقل، طبع دیوانه گرفت
طاووس فلک، مذهب پروانه گرفت	چون شمع تجلی تو آید به ظهور

شماره ۳: ای هشت بهشت، یک نثار در تو

ای هشت بهشت، یک نثار در تو وی هفت سپهر، پرده دارد در تو

رخ زرد و کبود جامه، خورشید نمیر سرکشته دُره غبار در تو

شماره ۴: وصفت نه به اندازه عقل کهین است

کزو صف تو هر چه گفته آمد، سخن است	وصفت نه به اندازه عقل کهین است
در وادی توحید تو یک خار بن است	در هر دو جهان هر گل و صف که شگفت

شماره ۵: جان، محشود به بیچ رویت شناخت

جان، محشود به بیچ رویت شناخت دل خون شد و قدر خاک کویت شناخت
ای از سَرموئی دو جهان کرده پید! کس در دو جهان یک سَرمویت شناخت

شماره ۶: دل زنده شود کز تو حیاتی طلبد

دل زنده شود کز تو حیاتی طلبد	جان باز دهد کز تو نجاتی طلبد
گدازد بر سر دژهای قدسیه تو	خورشید، از آن دژه، زکاتی طلبد

شماره ۷: عقلی که جهان کمینه سرپایه اوست

عقلی که جهان کمینه سرپایه اوست	در وصف تو، عجز برترین پایه اوست
هر ذره که یک لحظه هوای تو کنیزد	حقا که صد آفتاب در سایه اوست

شماره ۸: وصف تو کہ سرکشۂ او هر فلکی است

وصف تو کہ سرکشۂ او هر فلکی است نہ لایق سوز دل حربی نمی است
در جنب تو هر دو کون کی سجد بیج کا نجا کہ توئی دو کون و یک ذرہ کی است

شماره ۹: بروصف تو دست عقل دانا نرسد

بروصف تو دست عقل دانا نرسد	و ادراک ضمیر جان مینا نرسد
عرشی که دو کون پر تو عظمت اوست	موری چه عجب اگر بدانجا نرسد

شماره ۱۰: ای از تو فلک بی خور و بی خواب شده

ای از تو فلک بی خور و بی خواب شده	وز شوق تو سرگشته، چو سیاب، شده
هر دم ز تو صد هزار دل خون گشته	دل کیست که صد هزار جان، آب شده

شماره ۱۱: خورشید، که اوزیر و زبر میکرد

خورشید، که اوزیر و زبر میکرد

از تو، به امیدیک نظر میکرد

دوق شکر شکر تو طوطی فلک

تایافت، از آن وقت، به سر میکرد

شماره ۱۲: عالم که فهای محض، سرایهٔ اوست

عالم که فهای محض، سرایهٔ اوست	چون شش روز هست، لطف تو، دایهٔ اوست
هر ذره که در سایهٔ لطف تو نشست	بر هشت بهشت، تا ابد، سایهٔ اوست

شماره ۱۳: هر دل که ز لطف تو نشان یابد باز

هر دل که ز لطف تو نشان یابد باز سر رشته خود در دو جهان یابد باز
در راه تو هر که نیم جانی بدهد از لطف تو صد هزار جان یابد باز

شماره ۱۴: هر نقطه که در دایره قسمت تست

هر نقطه که در دایره قسمت تست	بر حاشیه مأده نعمت تست
در سینه دژهای اگر بشکافند	در یادریا، جهان جهان، رحمت تست

شماره ۱۵: هم کوهر بحر لطف میایانی

هم کنج طلسم پرده دوجانی	هم کوهر بحر لطف میایانی
بیرون جهانی و درون جانی	بس پیدای از آنکه بس پنهانی

شماره ۱۶: نه عقل به کنه لایزال تورد

نه عقل به کنه لایزال تورد نه فکر به غایت جمال تورد
در کنه کمال نرسد هیچ کسی کو غیر تو کس تا به کمال تورد

شماره ۱۷: نه عقل، بدان حضرت جاوید رسد

نه عقل، بدان حضرت جاوید رسد نه جان به سراچه جلال تورد
کر میخند سایه و کر استادست ممکن نبود که در حال تورد

شماره ۱۸: آنجا که تویی، هیچ مبارز نرسد

آنجا که تویی، هیچ مبارز نرسد یک نظر و عقل مجاهد نرسد
فی الجمله، به کنه تو که کس راه نیست نه هیچ کسی رسد و هرگز نرسد

شماره ۱۹: نه لایق کوی تست سیری که بود

نه لایق کوی تست سیری که بود	نه نیز موافقت خیری که بود
یک ذره خیال غیر، هرگز مگذار	کافوس بود خیال غیری که بود

شماره ۲۰: کربا توبه هم دکر نباشد چه بود

کربا توبه هم دکر نباشد چه بود	یک ذره به سایه د نباشد چه بود
جانی که هزار عرش یک سار خاک است	مشی سار خاک اگر نباشد چه بود

شماره ۲۱: ای غمیر تو در همه جهان مونی نه

ای غمیر تو در همه جهان مونی نه جز روی تو در همه جهان روئی نه
از هر سوئی که بنگرم، درد و جهان آن سوی توئی ولیکن آن سوئی نه

شماره ۲۲: کس نیست که در دو کون مادون تو نیست

کس نیست که در دو کون مادون تو نیست	مستغرق آن حضرت بی چون تو نیست
نی نی تا کی ز کون و حضرت گفتن	بیرون تو هر چه هست بیرون تو نیست

شماره ۲۳: ای پیش تو صد هزار جان یک سرموی

ای پیش تو صد هزار جان یک سرموی	در قرب تو هفت آسمان یک سرموی
چون یک سرموی از دو جهان نیست پدید	جز تو نبود در دو جهان یک سرموی

شماره ۲۴: در وصف تو عقل و دانش مانرسد

در وصف تو عقل و دانش مانرسد	یک قطره به کرد هفت دریا رسد
چون هرده هزار عالم آنجا که توئی	پریکسی بود، کس آنجا نرسد

شماره ۲۵: در معرفت تو دم زدن نقصان است

در معرفت تو دم زدن نقصان است	زیرا که ترا هم به تو بتوان دانست
خورشید که روشن است مینائی او	در ذات تو چون صجد مش تاوان است

شماره ۲۶: کردون زتو، بی سرو بنی میش نبود

کردون زتو، بی سرو بنی میش نبود	وین هر دو جهان، از تو، تنی میش نبود
گفتند بسی از تو بزرگان جهان	اما همه بیشک سخنی میش نبود

شماره ۲۷: یک سخطه که در گفت و شنید آئی تو

یک سخطه که در گفت و شنید آئی تو	صد عالم به را کلید آئی تو
چیزی که پید نیست، آن پنهان است	پیدا تر از آئی که پید آئی تو

شماره ۲۸: بی توبه وجود آرمیدن نتوان

بی توبه وجود آرمیدن نتوان	با توبه جز از عدم گزیدن نتوان
کاریست عجب، در تورییدن نتوان	و آنکه ز تو یک خطه بریدن نتوان

شماره ۲۹: از بس که در انتظار تو گردون گشت

از بس که در انتظار تو گردون گشت تا روز همه شب، ز شفق، در خون گشت
چون راه نیافت از پس و پیش به تو در خویش به صد هزار قرن افزون گشت

شماره ۳۰: در ملک تو نیست دویی، ای همه تو

در ملک تو نیست دویی، ای همه تو ملک تو یکی است معنوی، ای همه تو
در سوز السیر جان مامیدانی کان کنه که جان راست تویی، ای همه تو

شماره ۳۱: یارب! همه اسرار، تو میدانی تو

یارب! همه اسرار، تو میدانی تو اندازه هر کار، تو میدانی تو
زین ستر که در نهاد ما میگرد کس نیست خبردار، تو میدانی تو

شماره ۳۲: ذات زازل تابه ابد قائم بس

بیرون ز تو جا هلند، تو عالم بس

ذات زازل تابه ابد قائم بس

از حضرت تو تعظیم دایم بس

گردست طلب به حضرتت ینرسد

شماره ۳۳: کو عقل که در ره تو پوید آخر

کو عقل که در ره تو پوید آخر کو جان که ز غرت تو کوید آخر
پندار نکرا! که ماترا میجویم چون جمله تویی ترا که جوید آخر

شماره ۳۴: ای عین بقا! در چه بقائی که نهایی

ای عین بقا! در چه بقائی که نهایی	در جای نه و کدام جانی که نهایی
ای جان تو از جا و بهت مستغنی	آخر تو کجائی و کجائی که نهایی

شماره ۳۵: در ذات تو سالها سخن رانده ایم

در ذات تو سالها سخن رانده ایم	بسیار کتاب دیده و خوانده ایم
هم با سخن پیر زمان آمده ایم	کای تو همه تو! جمله فرومانده ایم

شماره ۳۶: در راه تو معرفت خطا دانستیم

در راه تو معرفت خطا دانستیم	چه راه و چه معرفت کرا دانستیم
یک یافتن تو بود و فریاد و کون	کاین نیست از ان دست که ما دانستیم

شماره ۳۷: کو چشم که در تهای جمالت میند

کو عقل که سده نکالت میند	کو چشم که در تهای جمالت میند
مکن نبود که در وصال میند	گر جمله ذرات جهان دیده شود

شماره ۳۸: اسرار تودر حروف نتواند بود

اسرار تودر حروف نتواند بود	واعداد تودر اِلوف نتواند بود
جاوید می بیج کسی راهرگز	بر حکمت تو و قوف نتواند بود

شماره ۳۹: ای آن که ز کفر، دین، تو بیرون آری

ای آن که ز کفر، دین، تو بیرون آری وز خار، ترنجبین، تو بیرون آری

از گل، گل نازنین تو بیرون آری وز کوه و کمر، نلکین، تو بیرون آری

شماره ۴۰: عالم که پراز حکمت تو میبینم

عالم که پراز حکمت تو میبینم	یک دایره پر نعمت تو میبینم
بریک یک ذره وقف کرده همه عمر	دریا دریا قدرت تو میبینم

شماره ۴۱: ای رحمت و جود مینهایت از تو

ای رحمت و جود مینهایت از تو در هر جزوی خزار آیت از تو
گر حمله آفاق، ضلالت گیرد ممکن نبوده جز هدایت از تو

شماره ۴۲: ای شمه لطف تو بهشت افروزی

ای شمه لطف تو بهشت افروزی دوزخ زتف آتش قهرت سوزی

کرنامه دردتو فرو باید خواند پنجاه هزار ساله دارم روزی

شماره ۴۳: هم بر کف و دود، ملک بتوانی راند

هم با هم، هم بی هم، بتوانی ماند	هم بر کف و دود، ملک بتوانی راند
توانم سربه مهر بتوانی خواند	گر مهر نهادم از خموشی بر لب

شماره ۴۴: ای آن که کمال خرده دانان دانی

ای آن که کمال خرده دانان دانی	خاصیت پیران و جوانان دانی
کرد و صفت زبانه از کار بشد	دانم که زبان بی زبانان دانی

شماره ۴۵: ای آن که به حکم، ملک میرانی تو

ای آن که به حکم، ملک میرانی تو	وز دل، خط نانوشت، میخوانی تو
گربا تو نگویم که چکویم در دل	ناگفته و ناشنیده میدانی تو

شماره ۴۶: جان حمد تو از میان جان میگوید

جان حمد تو از میان جان میگوید	مستغرق تو هر دو جهان میگوید
گر شکر تو این زبان نمیداند گفت	یک یک مویم به صد زبان میگوید

شماره ۴۷: کردست دهنم تو یک دم، آن به

کردست دهنم تو یک دم، آن به	آن دم چو بود به زدو عالم، آن به
چون نیست ستایش ترا هیچ زبان	هم با تو گذاشتم ترا، هم آن به

شماره ۴۸: هم در بر خود خوانندگان داری تو

هم از در خود خوانندگان داری تو	هم در بر خود خوانندگان داری تو
ای بس که فروماندگان داری تو	هم خوانده و هم رانده فروماند ماند

شماره ۴۹: ای کم شده دیوانه و عاقل، در تو

ای کم شده دیوانه و عاقل، در تو سر رشته ذره ذره حاصل، در تو
تا در دل من صبح وصال تو دمید کم شد و جهان در دلم و دل در تو

شماره ۵۰: هم عقل زکنه تو نشان میجوید

هم عقل زکنه تو نشان میجوید هم فم ترا کرد جهان میجوید
ای راحت جان و دل! عجب ماند نام تو در دل و دل ترا به جان میجوید

شماره ۵۱: چون نیست کسی در دو جهان دمسازت

چون نیست کسی در دو جهان دمسازت کس تواند شناخت هرگز رازت
در حاضریّت ز خویش غایب شد هام ای حاضر غایب! ز که جویم بازت

شماره ۵۲: چون حاضر غایبی فغان بر چه نهم

چون حاضر غایبی فغان بر چه نهم چون از تو نشان نیست نشان بر چه نهم
آخر چو تو بامنی و من با توبه هم، این درد فراق جاودان بر چه نهم

شماره ۵۳: اسی خلق دو کون ذکر کویندهٔ تو

اسی خلق دو کون ذکر کویندهٔ تو اسی جمله کائنات پویندهٔ تو
هر چند به کوشش نتوان در تورسید تو با همای و همه جویندهٔ تو

شماره ۵۴: ای آن که چنانکه مصلحت میدانی

ای آن که چنانکه مصلحت میدانی کار که موجب مصلحت میرانی

رزاق و مکار هر حیوانی سازنده کار خلق سرکردانی

شماره ۵۵: چون دل من از من است و چون غزلتو

چون دل من از من است و چون غزلتو
چون غزلتو طلبد این دل عاجز از تو
چون هر چه که داری تو سرش پیدا نیست
قلع نشوم به هیچ هرگز از تو

شماره ۵۶: که تحفه ناله سحرگاه دہی

که تحفه ناله سحرگاه دہی کہ تشریفم برای یک آہ دہی
زان میخوام میخودی خویش کہ تو میخود کنی آنگاہ بخود راہ دہی

شماره ۵۷: در ملک دو کون پادشاهی میکن

در ملک دو کون پادشاهی میکن	جان و دل ما وقف الهی میکن
چون میتوان گفت که تو زان منی	من زان توام تو هر چه خواهی میکن

شماره ۵۸: ای در دل من نشسته جانی یانه

ای در دل من نشسته جانی یانه	از پیدایی چنین نهانی یانه
آن چنین که هرگز نخواهم دانست	ببنده بگو که تا تو آنی یانه

شماره ۵۹: ملک غم تو هر دو جهان بیش از درد

در دلتو شفاء جاودان بیش از درد	ملک غم تو هر دو جهان بیش از درد
یک ذره به صد هزار جان بیش از درد	من خاک در تو ام، که خاک در تو

شماره ۰۶: جانادایم میان جان بودی تو

جانادایم میان جان بودی تو	بر خلق نه پیدانه نمان بودی تو
دو کون بو قسیم و خاکستر آن	دادیم به باد و در میان بودی تو

شماره ۶۱: هر قطره به کنه دیو دریا نرسد

هر قطره به کنه دیو دریا نرسد	هر ذره به آفتاب والا نرسد
در راه تو حمله قدمها برسد	تا هیچکسی در تو رسید یا نرسد

شماره ۶۲: سی سال به صد هزار تک بدویدیم

سی سال به صد هزار تک بدویدیم	تا از ره توبه در گمت بریدیم
سی سال دگر کرد دت کردیدیم	چو بک زن بام و عس در، دیدیم

شماره ۳۶: کردم تک و پوی بی عدد بسیاری

وز کرد رهت نیافتم آثاری	کردم تک و پوی بی عدد بسیاری
ببند بگو که کیتم من باری	کیرم که ترا میتوان دانستن

شماره ۴۶: ای خورده غم تو یک به یک چندی

ای خورده غم تو یک به یک چندی	در شوق تو مردم و ملک چندی
چون در تو نمیرد فلک یک ذره	چه سود ز کشتن فلک چندی

شماره ۵۷: جانها چو ز شوق تو بسوزند همه

جانها چو ز شوق تو بسوزند همه از، مستی خود دیده بدوزند همه
در حضرت تو که آفتاب قدم است جانها چو ستارگان به روزند همه

شماره ۶۶: جان از طلب روی تو آبی کردد

جان از طلب روی تو آبی کردد	بیداری دل پیش تو خوابی کردد
کر روی تو از حجاب بیرون آید	هر ذره، به قطع، آفتابی کردد

شماره ۶۷: دل خون کن اگر سربلای تو نداشت

دل خون کن اگر سربلای تو نداشت جان برهم سوزا کرو فای تو نداشت
گرچه دل و جان بیج سزای تو نداشت کفرست همی هرچه برای تو نداشت

شماره ۸۶: کاری که ورا می کفر و دین میدانم

کاری که ورا می کفر و دین میدانم آن دوستی تست، یقین میدانم
در جان من، آن سلسله کاذاختنای هرگز نشود کسسته، این میدانم

شماره ۶۹: هرجان که طریق پرده راز نیافت

از پرده اگریافت، جز آواز نیافت	هرجان که طریق پرده راز نیافت
در آینه جمال تو باز نیافت	کور است کسی که نسخه یک یک چنیر

شماره ۷۰: از سرتوهر که بانیشان خواهد بود

از سرتوهر که بانیشان خواهد بود	مشغول حضور جاودان خواهد بود
کربی تو دمی بر آید از دل امروز	فردا غم آن دوزخ جان خواهد بود

شماره ۷۱: کم کشتن خود، از تونشان بس بودم

سودای توام از تونزبان بس بودم	کم کشتن خود، از تونشان بس بودم
اندیشه تو قبله جان بس بودم	چند از دو جهان کزد و جهان بس بودم

شماره ۷۲: بی‌یاد تو دل چوسایه در خورشید است

بی‌یاد تو دل چوسایه در خورشید است	بی‌یاد تو در نهایت امید است
هر تخم که در زمین دل کاشته‌ام	جز یاد تو تخم حسرت جاوید است

شماره ۷۳: چون مونس من ز عالم اندوه تو بود

چون مونس من ز عالم اندوه تو بود شادی دلم به هر غم اندوه تو بود
درد دل اندوه کلنم در همه عمر گریه بود منم جی، هم اندوه تو بود

شماره ۷۴: ای عقل شده در صفت ذات تو پست

ای عقل شده در صفت ذات تو پست	از حد بگذشت این همه تقصیر که هست
چو دچوبه دست تست کز روی کرم	مشی سرو پا برهنه را کبری دست

شماره ۷۵: چون عفو تو میتوان مسلم کردن

چون عفو تو میتوان مسلم کردن	تاکی ز غم کناه، ماتم کردن
دانی که تمام است ز بحر کرمات	یک قطره نثار هر دو عالم کردن

شماره ۷۶: کر فضل تو عقل رایتین میشود

کر فضل تو عقل رایتین میشود زانست که تیز چشم دین میشود

کر جمله خلق را بیا مرزی تو دانم که ترا هیچ دین میشود

شماره ۷۷: یک ذره هدايت تو ميمايد و بس

يك ذره هدايت تو ميمايد و بس	يك خط حمايت تو ميمايد و بس
تر دامنې اين همه سرگردان را	باران عنايت تو ميمايد و بس

شماره ۷۸: چون درد تو چاره ساز آمد جان را

چون درد تو چاره ساز آمد جان را	درد تو بس است این دل بیدرمان را
چون از سر فضل، ره نمایی همه را	راهی بنمای منم سرگردان را

شماره ۷۹: جاناکه به جای تو تواند بودن

جاناکه به جای تو تواند بودن	دل را چه به جای تو تواند بودن
در هر دو جهان نیست کسی را ممکن	چیزی که سزای تو تواند بودن

شماره ۸۰: من بی تو دمی قرار نتوانم کرد

واحسان تو را شمار نتوانم کرد	من بی تو دمی قرار نتوانم کرد
یک شکر تو از هزار نتوانم کرد	کبر بر تن من زبان شود هر مویی

شماره ۸۱: چون بیخبرم که چیست تقدیر مرا

چون بیخبرم که چیست تقدیر مرا	دیوانگی آورد به زنجیر مرا
چون کار به علت نکنی بابد و نیک	ترک بد و نیک گیر و پذیر مرا

شماره ۸۲: نه در صف صادقان قرار می دارم

نه در صف صادقان قرار می دارم	نه در ره عاشقان شاری دارم
آن در که به جز تو کس نداند بگشود	بگشای که سخت بسته کاری دارم

شماره ۸۳: یارب مارا رانده دگاه مکن

حیران و فرومانده این راه مکن	یارب مارا رانده دگاه مکن
خواهی تو کنون حساب کن خواه مکن	دانم که دمی چنانکه باید نزدیم

شماره ۸۴: روئی که به روز پنج ره می‌شویم

روئی که به روز پنج ره می‌شویم	وزن خون دودیده که به می‌شویم
زانش بموز، تابه آب حسرت	بر روی تو نامه گنه می‌شویم

شماره ۸۵: زنان روز که از عدم پدید آمدن ما می

زنان روز که از عدم پدید آمدن ما می
بر بیده در گفت و شنید آمدن ما می
گفتی: «جمع آبی!» بس پریشان شدن ما می
گفتی: «پاک آبی!» بس پدید آمدن ما می

شماره ۸۶: یارب چوبه صدزاری زار آمدایم

یارب چوبه صدزاری زار آمدایم کر عفوکنی امیدوار آمدایم
دزبی شرمی خویشن پیش دت تشویره خوران و شرمسار آمدایم

شماره ۸۷: ای دایره حکم تو سرگردانی

ای دایره حکم تو سرگردانی وی بادیه قنای تو حیرانی
دست آلوده خون من چون تو کسی آخر تو توئی و من منم، میدانی

شماره ۸۸: ای آن که همه کشایش بند منی

ای آن که همه کشایش بند منی یاری ده جان آرزو مند منی
گر نیکم و گرنه، بنده حکم توام گر فضل کنی ورنه خداوند منی

شماره ۸۹: سیر این دل خسته کی شود از تو مرا

سیر این دل خسته کی شود از تو مرا	ره سوی تو بسته کی شود از تو مرا
گر زانکه کشتی به قبر بندم از بند	امید گسته کی شود از تو مرا

شماره ۹۰: ای جان من سوخته دل زنده تو

ای جان من سوخته دل زنده تو وز نخلت فعل خود سراکنده تو
بپذیر مرا که جز تو کس نیست مرا گر نپذیری کجا رود بنده تو

شماره ۹۱: یارب تو مراد دکن از یاری خویش

یارب تو مراد دکن از یاری خویش	خط برکنم کش از نلوکاری خویش
کبر برگیری دست کرم از سر من	هرگز نرهم ز سر نگوئساری خویش

شماره ۹۲: از هیئت تو این دل غم خواره بسوخت

از هیئت تو این دل غم خواره بسوخت دل خود که بود که جان بیچاره بسوخت
یارب بموز این تن سرگردان را کز آتش تشویر تو صد باره بسوخت

شماره ۹۳: ای یاد تو مرهم دل خسته من

ای یاد تو مرهم دل خسته من هر دم غم تو همدم پیوسته من
گر تو نکنی یاد به لطفی که تراست که باز کشید این در بسته من

شماره ۹۴: یارب غم تو چگونه تقدیر کنم

از دست بشو عمر، چه تدبیر کنم	یارب غم تو چگونه تقدیر کنم
در بندگی تو چند تقصیر کنم	از جرم من و عفو تو شرمم بگرفت

شماره ۹۵: هم حلهٔ فضل در برم میداری

هم حلهٔ فضل در برم میداری	هر افسر حفظ بر سرم میداری
هر چند ز من بیش بدی مبینی	هر دم به کرم نکوترم میداری

شماره ۹۶: ای بندگی تو پادشاهی کردن

ای بندگی تو پادشاهی کردن	کارت همه انعام الهی کردن
من، در غفلت، عمر به پایان بردم	من این کردم، تا تو چه خواهی کردن

شماره ۹۷: یارب جان را بیم کنه کاران هست

یارب جان را بیم کنه کاران هست	دل راشب و روز ماتم یاران هست
گفتی که به بیچارگی و غمزد آسی	بیچارگی و غمزه خرواران هست

شماره ۹۸: کرمین به هزار اهرمین مانم باز

کرمین به هزار اهرمین مانم باز به زانکه به نفس خویشتن مانم باز
از من برهن مرا که دماندم مگذار مرا که من به من مانم باز

شماره ۹۹: ای در هر دم دو صد جهان پر چاره

ای در هر دم دو صد جهان پر چاره دروادی جست و جوی تو آواره

آشکده دل مرا باز رمان از صحبت نفس کبر آتش خواره

شماره ۱۰۰: جان در دو جهان کسی بجای تو نداشت

جان در دو جهان کسی بجای تو نداشت دل دیده براه، جز برای تو نداشت
یار بسک نفس راه صد در دسوز کاین ناکس یونفا و فای تو نداشت

شماره ۱۰۱: هم درد توام مایه درمان بودست

هم درد توام مایه درمان بودست	هم شوق توام زندگی جان بودست
تعظیم تو در دلم فراوان بودست	اما سک نفسم نه بفرمان بودست

شماره ۱۰۲: یارب! برهان ز نفس دشمن صفتتم

یارب! برهان ز نفس دشمن صفتتم	ره بیرون ده زین تن گلخن صفتتم
دل خستگیم نگر که بس خسته دلم	مردا نکیم ده که بسی زن صفتتم

شماره ۱۰۳: تا چند تنم پردهٔ بیچار کیم

تا چند تنم پردهٔ بیچار کیم	تا کی نوشم شربت غنوار کیم
وقت است که دست گیریم تا بر هم	کز پای در افتاده یکبار کیم

شماره ۱۰۴: چون جملهٔ راه، کاروان من و تست

هر جا که سیاهیست زان من و تست	چون جملهٔ راه، کاروان من و تست
سریست که در پرده میان من و تست	پس پردهٔ من مدر که هر جرم که رفت

شماره ۱۰۵: کودل که بلای روزگار تو کشد

کودل که بلای روزگار تو کشد کوچان که عقوبت شمار تو کشد
من ننگ زنان مستحاضه شد هام گوگردن امردان که بار تو کشد

شماره ۱۰۶: یارب به حجاب زین جهانم نبری

یارب به حجاب زین جهانم نبری	جز با ایمان به مرگ جانم نبری
جاروب در تراز محاسن کردم	تاد دوزخ موی کشانم نبری

شماره ۱۰۷: میایم و بادلی یہ میایم

میایم و بادلی یہ میایم سرکشته و افتاده زره میایم
اسی پاک! ز آلود کیم پکی ده! کالوده به انواع کنه میایم

شماره ۱۰۸: یارب چو مرا ز نفس خود سود نبود

یارب چو مرا ز نفس خود سود نبود و او نیز ز من بر هیچ نشود نبود
زین سگ برهان مرادین عمر داز یک دم که رضای تو در آن بود نبود

شماره ۱۰۹: ای هفت زمین و آسمانهاز تو پر

ای هفت زمین و آسمانهاز تو پر	چون میشو دکام و زبانهاز تو پر
ای زندگی دلم روا میداری	من دست تری، هر دو جهانهاز تو پر

شماره ۱۱۰: کر من زکته توبه کنم بسیاری

کر من زکته توبه کنم بسیاری	تا توندهی توبه، نیم برکاری
کر نیکم و کر بدم مسلمان توام	از کافر نفسم برهان یکباری

شماره ۱۱۱: نه در بتری نه در بهی میمیرم

نه در بتری نه در بهی میمیرم نه بتدی ونه منتهی میمیرم
در من نگر، ای هر دو جهان خاک درت کز هر دو جهان، دست تهی میمیرم